



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

این کریمه نشان می‌دهد که همانطوری که خدای سبحان واحد است ولاشريك له، دین او هم واحد است ولاشريك له و امت اسلامی هم باید واحد باشد و پراکنده نباشد و اگر اختلافی در دین پدید آمده است در اثر سوء اختیار برخی از عالمان دین است و تهدید فرمود که اگر قضا و قدر الهی نبود ما اینها را عذاب می‌کردیم لکن هر چیزی وقتی دارد و در وقت خودش اینها به کیفر خودشان می‌رسند به مناسبت این آیه در جریان کثرت گرایی و تعدد دین و تعدد مذهب و تعدد قرائت و برداشت و امثال ذلك به اصطلاح پلورالیزم سخن به میان آمد اشاره شد که محور بحث آن کثرت گرایی سیاسی نیست یعنی سیاستمداران هر کشوری با مسئولان سیاسی کشورهای دیگر روابط سیاسی دوستانه و صلح آمیزی داشته باشند آن چیز خوبی است و مربوط به اختلاف قرائت در دین و تعدد دین و تعدد مذهب و امثال ذلك نیست و این را آیه سوره مبارکه ممتحنه حل کرد فرمود کفاری که کاری با شما نداشتند و ندارند توطئه‌ای علیه شما نکردند و نمی‌کنند شما روابط حسنه داشته باشید بدون اینکه اینها را اولیای خود قرار بدهید روابط اقتصادی داشته باشید فرهنگی داشته باشید تجاری داشته باشید و مانند آن و نسبت به آنها با قسط و عدل رفتار کنید این آیه سوره مبارکه ممتحنه بود که قبلاً قرائت شد پس روابط اجتماعی هم که افرادی که دارای دینهای گوناگون هستند یا مذاهب گوناگون هستند در يك جا با هم زندگی اجتماعی داشته باشند شهروند

يك شهر باشند اين هم محمود و ممدوح است كه درگير نشوند با هم خوب زندگي كنند شما ببينيد بعضي از كشورهايي كه در آن مسلمان و مسيحي هستند و شعبه‌هاي گوناگون مسيحيت يا اسلام هست مثل لبنان و امثال لبنان اينها دوستانه با هم زندگي مي‌كنند طبق دستور اسلام همه در حد يك شهروند زندگي دوستانه دارند پس مسائل كثر گرايي سياسي يا اجتماعي از بحث بيرون است مي‌ماند كثر گرايي درباره دين كه آيا اين اديان همه‌شان حق است يا نه اين مذاهب همه‌شان حق است يا نه آراء همه‌شان حق است يا نه اين در پنج مبحث خلاصه شد يك مبحث مربوط به اصل واقعيت بود كه آيا واقعيت و حقيقت متعدد است و نظير عناوين اعتباري مثل يمين و يسار، امام و خلف، قرب و بعد كه اينها با تعدد اضافات و نسب متعدد هستند حقيقت و واقعيت هم اينچنين است يا اينچنين نيست روشن شد كه از نظر هستي‌شناسي هر شئي في نفسه واحد است متعدد نيست نظير يمين و يسار نيست كه با اختلاف نسب و اضافات فرق بگذرد يك درخت في نفسه درخت است يك معدن في نفسه معدن است خواه او را درست بشناسند خواه درست نشناسند حقيقت نسبي نيست واقعيت نسبي نيست هر چيزي در حد خاص خودش هست و لاغير همان است و لاغير اين به هستي‌شناسي برمي‌گردد از نظر معرفت‌شناسي به صدق و كذب و صواب و خطا برمي‌گردد آن هم نسبي نيست ممكن است ده نفر درباره اين معدني كه زير اين خاك است ده تا رأي داشته باشند كه آيا آنچه كه زير خاك است فلان معدن است يا فلان معدن اين آراء مختلف است و اين تشخيصها مختلف است ولي بالاخره يكي درست است بقيه باطل در صورتی كه در طرفين تقیض قرار بگیرند گاهي ممكن است همه باطل باشد گاهي ممكن است همه حق باشد گاهي يكي حق است ديگري باطل، اين‌ها مبسوطاً در آن كتاب شريعت در آئينه معرفت آمده، آنجا يكي كه يكي حق است و ديگري باطل در صورتی كه اينها تقیض هم باشند اگر در طرفين تقیض باشند بالاخره يكي حق است ديگري باطل، چه در تشخيص معادن باشد چه

در تشخیص بیماریها باشد چه در تشخیص درمانها باشد چه در تشخیص داروها باشد اگر فی طرفی النقیض بود یقیناً یکی حق است و دیگری باطل، اما اگر این آراء متفاوت نقیض هم نبودند گاهی ممکن است همه‌اش حق باشد منتهی بعضی حق، بعضی أحق، گاهی ممکن است همه‌اش باطل باشد بعضیها بعید بعضی أبعد، مثلاً در تشخیص فلان بیماری بعضیها تشخیص دادند که مثلاً این شخص بیماری قلبی دارد بعضیها گفتند نه این مربوط به قلب نیست آنها که می‌گویند بیماری قلبی دارد و آنهایی که می‌گویند اصلاً مربوط به قلب نیست اینها فی طرفی النقیض هستند یکی حق است و دیگری باطل اما کسانی که مثلاً ده تا رأی یا کمتر یا بیشتر درباره این بیمار ارائه کردند همه اینها می‌گویند این مشکل قلبی دارد منتهی یکی می‌گوید يك رگ بسته است یکی می‌گوید دو تا رگ بسته است یکی می‌گوید با قرص می‌شود درمان کرد یکی می‌گوید با عمل باید درمان کرد همه این ده تا رأی درباره قلب اوست همه‌اش حق است برای اینکه اینها همه‌شان بیماری قلبی تشخیص دادند منتهی بعضی به واقع نزدیکتر است بعضی از واقع يك مقدار دورند گاهی ممکن است همه‌اش باطل باشد و آن این است که این کسی که با این وضع مبتلاست اصلاً بیماری قلبی ندارد ده تا نظر درباره قلب او ارائه کردند همه‌اش درباره قلب و بستن رگ و يك رگ و دو رگ و سه رگ و کمتر و بیشتر نظر دادند در حالیکه اصلاً این شخص بیماری قلبی نداشت بیماری او مربوط به عضو دیگر است همه اینها اشتباه کردند و هیچ کدام درست نگفتند بنابراین در معرفت شناسی اگر این دو تا رأی فی طرفی النقیض بود یقیناً یکی حق است دیگری باطل. اگر فی طرفی النقیض نبود یا همه‌اش در مسیر حق است همه‌اش صحیح است منتهی بعضی صحیح بعضی أصح یا همه‌اش باطل است بعضی باطل بعضی أبطل. آنهایی که در خلاف رفتند این از نظر معرفت شناسی اینطور نیست که صدق و کذب مثل یمین و یسار اعتباری باشد هر کس هر جا تشخیص داد آن تشخیص نسبت به او ثواب باشد یعنی صحیح باشد هر گزارشی صدق باشد بلکه بعضی از

گزارشها صدق است بعضی از گزارشها کاذب یا همه‌اش صدق است بعضی صدق است بعضی اُصدق یا همه‌اش کذب است بعضی کذب است بعضی اُکذب اگر فی طرفی النقیض بودند یقیناً یکی صادق است دیگری کاذب، یکی صواب است دیگری خطا اگر فی طرفی النقیض نبودند ممکن است همه‌اش صواب باشد و صحیح یا همه‌اش خطا باشد و کذب این از نظر معرفت‌شناسی، اما از نظر مسائل اصولی یعنی اصول فقه این ثابت شده که اگر چنانچه کسی مجتهدانه و روشمندانه بحث کرد و راه رسمی را طی کرد قواعد را مبانی را مبادی را رعایت کرد آنچه فهمید برای او حجت است حالا ولو صحیح هم نباشد از نظر اصول فقه این برای او حجت است نظیر اینکه دو تا فقیه دربارهٔ يك مطلبی فحص کردند دو تا فتوا دادند و یکی مطابق با واقع بود و دیگری مطابق با واقع نبود و هر دو روشمندانه اجتهاد کردند خوب هر دو حجت دارند و هر دو ثواب می‌برند منتهی آن کسی که رأیش مطابق با واقع بود گذشته از ثواب اجتهاد، ثواب اصابه واقع را هم به او می‌دهند که می‌گویند للمصیب أجران و آنکه اشتباه کرد فقط ثواب اجتهاد را می‌برد این هم مسئله اصولی و اصول فقه، بخش چهارم هم مسئله فقه بود که وجوب اطاعت است و صحت و بطلان وضعی است و مانند آن و بخش پنجم هم که مسئله کلامی بود که به معاد برمی‌گردد اگر کسی روشمندانه اجتهاد کرد که در قیامت يك درجه ثواب می‌برد و اگر کسی روشمندانه اجتهاد کرد و به واقع رسید دو درجه بهشت را دارد اینها مراحل پنجگانه بود که در بحثهای دیروز گذشت اما آنچه در نوبت امروز مطرح است پاسخ به بعضی سؤالهایی است که آقایان ارائه کردند و آن این است که يك تکثری در مسئله انبیا مطرح است که ما هنوز به آنجا نرسیدیم که آیا انبیا علیهم الصّلاة وعلیهم السلام که از ادیان گوناگون به اصطلاح اینها یا از منهجها و شرع‌های گوناگون خبر می‌دهند اینها هم برداشتهای گوناگون هستند که مثلاً يك حقیقت است و يك واقعیت است منتهی انبیا هر کدام از منظر خاص آن حقیقت را نگاه می‌کنند و هر کدام ره‌آورد خاص را دارند که اختلاف

مسیحیت و یهودیت و اسلام از راه اختلاف نظر عیسی و موسی و رسول گرامی علیهم الصلاة و علیهم السلام پدید آمد یا نه سه واقعیت است در سه مقطع که تکلیف سه نسل است آن خطوط کلی عقاید و اخلاق و فقه که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ واحد است این زیرمجموعه‌اش که شرعه و منهاج است ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَاجاً﴾^۲ این باید جدا بحث بشود و همچنین این سؤال که آیا همانطوری که روشمندانہ کسی در فروع دین اجتهاد کرده است معذور است حرف او حجت است اگر روشمندانہ در اصول دین اجتهاد کند آیا حجت است یا نه البته حجت است با این تفاوت که در فروع دین پیچیدگی زیاد است در اصول دین آن بخشی که پیچیده است عقیده و اعتقاد به آنها واجب نیست جزئیات پیچیده مسئله بهشت و جهنم و تطائر کتب و انطاق جوارح و کیفیت صراط و اینها که پیچیده است و جزئی نیست اینها که جزو اصول نیست که انسان به آنها معتقد باشد آنها که جزو اصول است و جزو خطوط کلی است مثل اصل توحید، اصل معاد، اصل معاد جسمانی، اصل معاد روحانی، اصل نبوت، اصل عصمت، اصل معجزه این خطوط کلی آنقدر شفاف است که اگر کسی صاحب‌نظرانه و روشمندانہ بخواهد اجتهاد کند خیلی کم اختلاف پدید می‌آید بنابراین اگر يك وقتی هم اشتباه کرد در صورتی که روشمندانہ باشد معذور است يك بیان لطیفی مرحوم حاج آقا رضای همدانی رضوان الله تعالی علیه دارد مرحوم کاشف الغطاء چون يك فقیه فحلی است که مرحوم صاحب جواهر در جواهر می‌گوید من فقیهی به حدت ذهنی آقا شیخ جعفر کاشف الغطاء ندیدم این اصلاً یجب، یحرم در مشتش است کسی که کشف الغطاء را می‌بیند، می‌بیند اصلاً احتیاط و احوط و اولی کم در آن هست مرتب یجب، یحرم، یجب، یحرم مرحوم آقا شیخ جعفر در فقه خیلی قدر است ایشان مرحوم صاحب جواهر در جواهر می‌گوید من فقیهی به حدت ذهنی کاشف الغطاء ندیدم مرحوم کاشف الغطاء رضوان الله تعالی

علیه در بخش نجاست کافر می‌گوید کافر نجس است جبریه هم نجس‌اند هستند مفوضه هم نجس مرحوم حاج آقا رضای همدانی در بحث طهارت کتاب شریفشان می‌فرماید که همه که مثل شما نیستند اینقدر قدر باشند در درك که فرمود بسیاری از فقهای ما رفتند جبر را باطل کنند سر از تفویض درآوردند حالا شما ببینید حرف خیلی از فقهای ما را مگر آن مفوضه غیر از این می‌گویند شما حرف اهل تفویض را خوب خوب بررسی کنید حرف این فقها را هم خوب بررسی کنید ببینید این حرف همان حرف است اینطور نیست که مسئله تفویض با هشت ده سال درس خواندن حل بشود که فرمود خیلی از فقها و علمای ما رفتند جبر را باطل کنند سر از تفویض درآوردند مگر اینها جزو ضروری دین است ضروری یعنی بدیهی، یعنی مسلم این را دین گفته بله کسی این را انکار کند کافر است اما آنها تصورش نظری است چه رسد به استدلالش گاهی خیلی از چیزهاست که انسان روی عادت باور کرده اینچنین به او گفتند اینچنین خودش هم تکرار کرده اینچنین هم شنیده خیال می‌کند به همین معنی است در حالیکه وقتی مسئله باز می‌شود تصورش نظری است چه رسد به تصدیقش، چه رسد به برهانش مرحوم حاج آقا رضای همدانی رضوان الله تعالی علیه فرمود که اینها مگر ضروری است مگر بدیهی است اینها جزو عمیقترین مسائل نظری است خوب مرحوم آخوند صاحب کفایه رضوان الله تعالی علیه يك فحلی است دیگر این می‌گوید قلم اینجا رسید سر بشکست و هفتصد سال قبل از او بزرگانی گفتند اینجا لوح و قلم هر دو سر بشکست ای کاش آخوند می‌فرمود لوح و قلم هر دو شکست اگر مرحوم آخوند يك قدری جلوتر می‌رفت یعنی درکش بیشتر بود می‌فهمید که قابل فهم نیست می‌گفت هم لوح اینجا رسید و سر بشکست هم قلم اینجا رسید مگر اینها کار آسانی است اینکه مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه نقل کرد که وجود مبارك حضرت امیر به آن شخص که عرض کرد آیا قضا و قدر الهی بود که ما در این سفر رفتیم و آمدیم حضرت فرمود این دریای عمیق و تاریك است نرو مدام اصرار کرد

خوب با اینکه حضرت در میدان جنگ از توحید سؤال می‌کنند پاسخ می‌دهد این شخص در برابر امام زمان خود قرار می‌گیرد همان وجود مبارك حضرت امیر که می‌فرماید «سلونی قبل أن تفقدونی» عرض کرد آیا به قضا و قدر الهی بود آیا به خواست خدا بود آیا ما در این ثواب شریکیم اشکال جبر و تفویض را طرح کرد فرمود «بحر عمیق فلا تلجه» کار تو نیست چه کار به این حرفها داری درکش آسان نیست او اصرار کرد اصرار کرد تا وجود مبارك حضرت امیر سلام الله علیه گفت و گفت و گفت بالاخره حضرت فرمود این کار آسانی نیست بنابراین اینها جزو عمیقترین مسائل نظری است ورود هر کسی هم جایز نیست يك، اگر يك صاحب نظری محتاطانه وارد شد بعد از حفظ آن مبانی و مبادی تازه مثل مرحوم آخوند می‌شود که می‌گوید قلم اینجا رسید و سر بشکست آنها که قویتر از مرحوم آخوند بودند هفتصد سال قبل از این گفتند اینجا هم لوح شکست هم قلم. کم هستند کسانی که به مقصد برسند حالا بر فرض نظرش به يك سمت کشید این را مرحوم حاج آقا رضای همدانی می‌فرمایند این جزو مسائل نظری است جزو مسائل ضروری نیست که يك کسی به يك سمتی برود و خدای ناکرده آلوده بشود بنابراین خطوط کلی دین یعنی مسئله توحید، مسئله امامت، مسئله نبوت، مسئله رسالت، مسئله معاد جسمانی، مسئله معاد روحانی این کلیات بله شفاف است اما آن خطوط جزئی‌اش تطائر الکتب چطوری است انطاق الجوارح چطوری است عبور از صراط چطوری است کدام طرفش آتش است کدام طرفش آتش نیست این چه صراطی است که «أدقّ من الشعر أحدّ من السیف» است زیرش آتش است دو پهلویش آتش است برای يك عده اتوبان است برای يك عده از مو باریکتر است این چطوری است و کجا است جزناه و هی خامدة يك عده از صراط می‌گذرند کالبرق الخاطف چطوری است جریان قیامت که مکان هم شهادت می‌دهد هم شکایت می‌کند يك جایی که يك مدتی میکده بود بعد يك مدتی بتکده شد يك مدتی هم کعبه شد هم علیه بت پرستان و می‌پرستان شهادت می‌دهد هم به سود زائران و

حاجیان و معتمران شفاعت می‌کند همین کعبه در آن واحد باید هم شهادت بدهد هم شکایت بکند این چه نشئه‌ای است همین کعبه در قیامت در نشئه واحده در مرحله واحد در حال واحد علیه بت‌پرستانی که او را بت‌کده کرده بودند شکایت می‌کنند علیه می‌فروشان و می‌نوشانی که بالای کعبه بساط می‌فروشی را داشتند شکایت می‌کند به سود زائران و حاجیان و معتمران هم شفاعت می‌کند در آن واحد هم میکده می‌شود و هم بت‌کده می‌شود و هم کعبه و قبله و مطاف. تصورش نظری است فضلاً از تصدیقش اینها جزو اصول نیست که حالا کسی به همه اینها باید معتقد باشد حالا اگر رفت و مطابق با واقع شد دو اجر می‌برد و اگر مخالف با واقع درآمد مجتهدانه اگر بود بله معذور هست اینها هم مربوط به پلورالیزم و تکثرگرایی در مورد اصول دین با حفظ خطوط کلی آن خطوط کلی هم شفاف هست ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۳ و اما درباره برخی از آیاتی که احیاناً به آن استشهاد می‌شود آیات قرآن کریم که گاهی مثلاً موهم تکثرگرایی است یکی آیه سوره مبارکه کافرون است که گاهی به آن استشهاد می‌کنند أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ گاهی هم می‌گویند هر کسی به دین خودش این سخن ناتمام است برای اینکه این سوره مبارکه الكافرون در مکه نازل شد سرّ تکرارش هم برابر پیشنهاد مکرر مکرر گونه مشرکان حجاز بود اینکه فرمود ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ این تکرار چهار ضلعی برابر پیشنهاد چهار ضلعی کفار بود آنها پیشنهاد دادند که حالا شما دست از اسلام نمی‌کشید بیا بید ما توافق کنیم يك سال شما بت‌های ما را بپرستید يك سال ما خدای شما را، سال بعد شما بت‌های ما را بپرستید سال بعد ما خدای شما را می‌پرستیم این

پیشنهاد مضلع چهار ضلعی را به حضرت عرض کردند آیه ناظر به ابطال این چهار ضلع است در چهار آیه که نه ﴿لَا تُعْبُدُونَ﴾ این پیشنهاد اولتان باطل و ﴿لَا تُنَاجُوا﴾ این دومی باطل ﴿وَلَا تُدْعُوا﴾ و ﴿لَا تُقَرَّبُوا﴾ این سومی باطل ﴿وَلَا تُنَاجُوا﴾ و ﴿لَا تُدْعُوا﴾ این چهارمی باطل شما به دین خودتان ما به دین خودمان مزاحم ما نباشید این را در طلعه رسالت در مکه فرمودند که آنها مزاحم بودند فرمود مزاحم ما نباشید اما بعد از اینکه قدرتی پیدا شد و حکومتی تشکیل شد همه اینها سخن از ﴿أَفَلَا لَكُمْ﴾ و ﴿لَا تُعْبُدُونَ﴾^۴ است این همان راه ابراهیم خلیل است آیاتی نازل شد که ابراهیم خلیلی بود ﴿فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۵ مسئله بت شکنی است مسئله تحقیق است تفسیق است تکبیر است ﴿أَفَلَا لَكُمْ﴾ و ﴿لَا تُعْبُدُونَ﴾^۶ است ﴿فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۷ است فرمود شما بچه‌های ابراهیم هستید در شناسنامه شما نوشته ابراهیمی ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ﴾^۸ خوب اگر بچه ابراهیم هستید باید اهل رشد باشید اهل تبر باشید چرا به دنبال بت راه می‌افتید ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ﴾^۹ فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ^{۱۰} خوب اگر فرزند ابراهیم هستید او گفت ﴿أَفَلَا لَكُمْ﴾ و ﴿لَا تُعْبُدُونَ﴾^{۱۱} من دون الله^{۱۲} شما اگر این کار بکنید وجود مبارك پیغمبر هم برخاست و وجود مبارك امیرالمؤمنین را بالای دوشش گذاشت و گفت ﴿أَفَلَا لَكُمْ﴾ و ﴿لَا تُعْبُدُونَ﴾^{۱۳} من دون الله^{۱۴} بساط بتها را برچید و همه اینها را در آن دم در این باب بنی الشیبه دفن کردند اینکه الآن در مناسک حج می‌گویند مستحب است حاجی و معتمر که به زیارت بیت الله می‌رود از باب بنی شیبیه وارد بشود گرچه این باب بنی شیبیه که الآن هست آن نیست آن فاصله‌اش خیلی کم بود این

۴ - انبیاء، ۶۷.

۵ - انبیاء، ۵۸.

۶ - انبیاء، ۶۷.

۷ - انبیاء، ۵۸.

۸ - حج، ۸۷.

۹ - انبیاء، ۵۸.

۱۰ - انبیاء، ۶۷.

فاصله‌اش خیلی زیاد است سرّش این است که روی این بتها پا بگذارند تمام این بتها را جمع کردند در این مدخل باب بنی الشیبه چال کردند بعد گفتند مستحب است کسی که وارد مسجد الحرام می‌شود از باب بنی الشیبه وارد بشود که روی آنها پا بگذارد خوب يك وقت ﴿لکم دینکم ولی دین﴾^{۱۱} است یعنی مزاحم ما نباشید يك وقت ﴿أفّ لکم و لما تعبدون من دون الله﴾^{۱۲} است و وجود مبارك حضرت امیر سلام الله علیه می‌خواهد آن کسی که اصلاً در برابر بت خضوع نکرد این بتها را سرنگون کند و جریان ﴿لا إکراه فی الدین﴾^{۱۳} هم بارها ملاحظه فرمودید این در بحث صبح هم که بحث حق و حکم و حق و تکلیف و اینهاست آنجا مبسوطاً مطرح شد اینجا هم قبلاً طرح شد که ﴿لا إکراه فی الدین﴾ ناظر به چند تا مسئله است یکی اینکه اصلاً دین که اعتقاد قلبی است از قلمرو سرنیزه بیرون است هیچ کسی را نمی‌شود مجبور کرد برای اینکه علم دست کسی نیست حتی دست خود آدم هم نیست علم يك مبادی دارد مقدماتی دارد صغرا و کبرا دارد دلیل دارد اگر آن دلیلش در صفحه نفس پیدا شد علم پیدا می‌شود اگر نشد پیدا نمی‌شود دست خود آدم هم نیست دین اکراه پذیر نیست این از باب نفی جنس است نکنید که نمی‌شود نه اینکه کسی را مجبور نکنید بالاخره شما مجبور کردید گفتید که الآن مثلاً در قسمت غرب این مسجد يك تابلویی نصب است او ممکن است به اجبار بگوید آری ولی در قلبش که آری نمی‌آید که آخر چطوری معتقد باشد که در قسمت غرب مسجد يك تابلویی است در حالیکه نمی‌بیند علم دست هیچ لا اکراه، اکراه نکنید که نمی‌شود این يك معنی که اصلاً دین اکراه پذیر نیست دوم اینکه این ناظر به مسئله تکوین است یعنی ساختار انسان طوری است که او آزاد خلق شده انسان را ذات اقدس اله آزاد خلق کرد کمال انسان این است که با حسن اختیار خود به راه بیاید

۱۱ - کافرون، ۶.

۱۲ - انبیاء، ۶۷.

۱۳ - بقره، ۲۵۶.

و کمال آن در این است که به سوء اختیار خود کجراهه نرود اگر او یکطرفه بود مثل حیوان یا بالاتر از او مثل فرشته که نمی توانست خلیفه الله بشود این اصلاً دو سویه است سکه ای است دو طرفه دو راهه، آزاد مطلق، هر راهی را بخواهد برود می رود بین التوحید والاحاد آزاد است در چنین شرایطی با همه امکانات حریت و آزادی اگر راه صحیح را انتخاب کرده است هنر کرد و کمال یافت پس ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^{۱۴} یعنی انسان مختار خلق شده است تکویناً نظیر ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^{۱۵} یعنی تکویناً آزاد است ﴿وَهْدِيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^{۱۶} ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا﴾^{۱۷} یعنی بشر تکویناً آزاد خلق شده مثل اینکه تکویناً هم می تواند غذای سالم مصرف کند میل کند هم می تواند خدای ناکرده خود را معتاد به مواد سمی بکند اگر با غذای سالم انس گرفت، می شود ﴿وَيَحْيَىٰ مِنْ حَيٍّ عَنْ يَبْنَةِ﴾^{۱۸} اگر با اعتیاد خو گرفت می شود ﴿لِيَهْلِكَ مِنْ هَلَكٍ عَنْ يَبْنَةِ﴾^{۱۹} انسان بتعاً آزاد است ولی اینطور نیست که سرشت او با هر دو بسازد بارها به عرضتان رسید انسان مثل يك تنگ خالی، دبه خالی، ظرف خالی، بلور خالی نیست نه طبیعت انسان مثل بلور خالی است نه فطرت انسان. الآن شما يك تنگ بلوری، يك ظرف بلوری، يك شیشه بلوری، یا دبه پلاستیکی داشته باشید این خالی است هر چه به آن بدهید برای شما نگه می دارد اگر يك كيلو عسل بریزید برای شما نگه می دارد يك كيلو مواد مخدر سمی هم بریزید برای شما نگه می دارد این ظرف خالی حرفی برای گفتن ندارد هر چه دادید نگه می دارد فطرت ما مثل این ظرف خالی نیست مثل این بلور خالی نیست نه طبیعت ما مثل بلور خالی است هر چه به آن دادیم قبول کند نه

۱۴ - بقره، ۲۵۶.

۱۵ - کهف، ۲۹.

۱۶ - بلد، ۱۰.

۱۷ - انسان، ۳.

۱۸ - انفال، ۴۲.

۱۹ - انفال، ۴۲.

طبیعت ما مثل آن دبه خالی است که هر چه در آن ریختیم قبول بکند این طبیعت ما این دستگاه گوارش ما شما در کودکان آزمایش می‌کنید می‌بینید اگر يك مختصر این غذای خوب که دادید کاملاً فربه می‌شود و باعث نمو اوست يك مختصر غذای سمی که به او می‌دهید فوراً بالا می‌آورد این بالا آوردن یعنی چه یعنی من این را نمی‌پذیرم من مثل يك دبه خالی نیستم که هر چه به من بدهید من نگه بدارم این با من سازگار نیست چرا غذای سمی را آدم بالا می‌آورد برای اینکه با او سازگار نیست این مال طبیعت است فطرت هم به شرح ایضاً، دروغ، خیانت اینکه عذاب وجدان بیاورد یعنی بالا آوردن اینکه می‌بینید هر از چند وقتی در روزنامه‌ها سخن از رسوایی زید یا عمرو است یعنی بالا آورد بالا آوردن که دیگر حقیقت شرعی نمی‌خواهد که همین است این رسوایی بار آوردن رسوایی بار آوردن همین است فطرت خلاف را نمی‌پذیرد خیلی آدم باید عوام باشد که بگوید حالا من این امضا را یواشکی کردم برای کسی نگو این کسی که می‌گوید این امضا را من یواشکی کردم برای کسی نگو مثل آن است که یواشکی در پشت درهای بسته يك شیشه سم می‌خورد به رفیقش می‌گوید به کسی نگو خوب به کسی نمی‌گویند ولی این دستگاه به همه می‌گوید دو ساعت دیگر بالا می‌آوری اینطور نیست که فطرت خالی باشد فطرت يك راه خاص خودش را دارد و ذات اقدس اله که فطرت آفرین است فرمود چه برای شما سم است چه برای شما گوارا است ﴿أَمْ حَسْبُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾^{۲۰} این همان بالا آوردن است فرمود این ضغن را این کینه را این حسد را این بدخواهی را بالاخره من يك روزی بالا می‌آورم ﴿أَمْ حَسْبُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾^{۲۱} حالا برخی در معاد است برخی در معاش است اطلاق آیه هر دو را می‌گیرد گاهی ذات اقدس اله این ضغن و کینه و حسد را در دنیا بالا می‌آورد اینها قی می‌کنند يك وقتی در آخرت بالا می‌آورد يك وقتی در هر

دو نشئه بالا می آورد بنابراین اینچنین نیست که انسان مثل يك دبه باشد هر طرف خواست برود برود همان خدایی که فرمود ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^{۲۲} همان خدایی که فرمود ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^{۲۳} همان خدایی که فرمود ﴿وَهْدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^{۲۴} همان خدایی که فرمود ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^{۲۵} انبیا را از بیرون عقل را از درون که يك راه را باید انتخاب بکنی الا و لابد نشد بگیر و ببند شروع می شود ﴿خَذُوهُ فَعْلُوهُ﴾^{۲۶} ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلَّوْهُ^{۲۶}

سؤال: جواب: بیشتر انسانها برای اینکه طغیانگرا هستند نمی گذارند این حرفها برسد حرف انبیا اگر به گوش اکثری مردم برسد همین است ولی اکثری مردم را اینها در اختیار دارند چیزی که به حس نزدیکتر باشد دروغ بگویند از راه خلاف آنها را تغذیه کنند راه حق را ببندند سنگ را ببندند سگ را بکشایند همین است اگر بگذارند که حرف انبیا به مردم برسد مثل زمان وجود مبارك ولی عصر ارواحنا له الفداه می شود ﴿لِيُظْهَرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^{۲۷} می شود اگر حرف اساسی را به مردم برسانند و مردم هم بفهمند نشانی اش همان انقلاب اسلامی است که قبل از انقلاب و بعد از انقلاب خیلی فرق کرده بنابراین آیات قرآن اینچنین نیست که اباحه گری را پلورالیزم را تکثرگرایی را در مذهب تجویز بکند که انسان هر راهی را رفته رفته نخیل فرمود يك راه است و لا غیر در بیانات نورانی حضرت امیر سلام الله علیه هست که دین واحد است شریعت واحد است اینها بیراهه رفتند و کجراه کردند و گرنه «إِنْ شَرَّاعِ الدِّينِ وَاحِدَةٌ» فرمود خدای سبحان يك دین فرستاده، شریعت هم يك دین است حالا این مال

۲۲ - بقره، ۲۵۶.

۲۳ - کهف، ۲۹.

۲۴ - بلد، ۱۰.

۲۵ - انسان، ۳.

۲۶ - حاقه، ۳۰ - ۳۱.

۲۷ - توبه، ۳۳.

اختلافهای درون بینی است که مثلاً مذهبهای گوناگون روشهای گوناگون به نام قرائت‌های گوناگون مال برون دینی یعنی مثلاً مذهب مسیحیت و یهودیت و آنها يك بحث دیگر است آنکه فعلاً در ایران اسلامی مطرح است همین است که مثلاً يك كتاب است يك سنّت است يك قرآن است يك عترت است آن وقت سخن از برداشتهای مختلف است خوب برداشتهای مختلف اگر چنانچه روشمندانه باشد همین برداشتهایی که مراجع بزرگ و بزرگوار ما دارند خوب این اختلافاتشان را ببینید این رساله‌های توضیح المسائلی که اینها مرقوم فرمودند شاید دوازده هزار، سیزده هزار رساله باشد اختلافاتشان ببینید در چیست خیلی کم در مسائل جزئی یکی نماز احتیاط است که مثلاً احتیاط بخواند نشسته بخواند اما رفتن تا اینجا کار دشواری است ممکن است همه‌شان يك حرف بزنند اما تا برسند به اینجا و این حرف را بزنند مجتهدانه بگویند جان کردن می‌خواهد شما ببینید اینهایی که پرچم جمهوری اسلامی را روی قله دماوند نصب می‌کنند همه‌شان يك پرچم نصب می‌کنند همه‌شان هم يك جور نصب می‌کنند اما نفس گیر است آدم تا آنجا برود در این هفتاد میلیون شاید ده بیست نفر بتوانند بروند به قله دماوند همه‌شان هم يك پرچم نصب می‌کنند تا آنجا بروند جان کردن می‌خواهد وقتی رفتند آنجا همین پرچم است و همانطور نصب کردن است و همانطور تکبیر گفتن است نباید گفت اینها که همه‌شان حرفهایشان یکی است بله حرفهایشان یکی است اما آدم تا آنجا برود جان کردن می‌خواهد

سؤال: جواب: نه قبلش آزاد است نه بعدش آزاد است هیچ وقت آزاد نیست انسان مجبور است که دین را قبول بکند بالاخره طبق بیان نورانی حضرت امیر که در نهج البلاغه دارد نه مثل علف خودرو که در نهج البلاغه فرمود «أهم هل رأیتم زرعاً بغیر زارع» نه انسان مثل علف هرز و خودرو است که خود درآمده باشد ﴿والله أنبئکم من

الأرض نباتاً^{۲۸} این درخت گلابی است درخت سیب است باغبان دارد يك کسی بگوید من رها هستم خوب حالا کسی دسترسی ندارد در مناطق دوردست او حساب دیگری دارد غرض اینکه اینگونه از آیات هرگز دلیل تکثر گرایی در دین و مذهب و امثال ذلك نیست در محور حجّیت، تکثر است در صورتی که روشمندان باشند.

سؤال: جواب: آن حالا مربوط به معرفت است که هر کسی از منظر خاص می بیند آن در حقیقت از این راه رفته و دست به آن جریان فیل زده گفته این مثل بادبزنی است این آقا باید که به اندازه دید خود خبر بدهد آن سخن را هم از يك بزرگی است و باید معنی هم بشود وقتی يك کسی دست به فیل می زند به پای فیل دست می زند می گوید فیل گویا ستون است او وقتی که می خواهد حرف بزند باید درست حرف بزند بگوید فضا فضای تاریک بود من هیچ جا را ندیدم فقط دست زدم از جای دیگر بی خبرم دستم به يك ستون خورد آن دیگری باید بگوید فضا تاریک بود من هیچ جا را ندیدم دست زدم دستم به يك جایی خورد که شبیه بادبزنی بود این درست حرف بزند تا مردم را به اشتباه نیندازد در جریان یهودیت و مسیحیت و امثال ذلك قرآن کریم سه تا آیه در این زمینه دارد که يك آیه اش اصلاً مربوط به پلورالیزم و تکثر گرایی و اینها نیست آنکه در آیه ۱۷ سوره مبارکه حج است آن جریان قیامت را بازگو می کند در سوره مبارکه حج آیه ۱۷ به این صورت است ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ﴾ که اینها می گویند ما کتابی داریم از وجود مبارك حضرت یحیی سلام الله علیه بالاخره شعبه ای از مسیحیت هستند ﴿وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ یعنی ذات اقدس اله از بین مذهبها و غیر مذهبها بین لائیک و ملحد و موحد برای همه اینها و بین همه اینها در قیامت بساطی پهن کرده داوری نهایی در روز قیامت روشن می شود یعنی معلوم می شود که همه اینها حق هستند

چون مشرکین را هم دارد پس این آیه ۱۷ سوره حج رأساً از بحث پلورالیزم بیرون است می ماند دو تا آیه دیگر یکی سوره مبارکه بقره است یکی سوره مائده، سوره مبارکه بقره همین بود که در این روزهای اخیر هم اشاره شد آیه ۶۲ سوره مبارکه بقره ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِّينَ﴾ دیگر به تعبیر سیدنا الاستاد رضوان الله تعالى علیه خلاصه کرده جمع بندی کرده دیگر واو نیاورد فرمود این عناوین دخیل نیست ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يك، ﴿وَالَّذِينَ هَادُوا﴾ دو، ﴿وَالنَّصَارَى﴾ سه، ﴿وَالصَّابِّينَ﴾ چهار، خلاصه کسی این اصول سه گانه را داشته باشد اهل نجات است من آمن بالله يك، واليوم الآخر دو، و عمل صالحاً خوب می دانید نبوت از اصول دین است اینجا که به نبوت اشاره نکردند برای دو نکته است برای اینکه عملی در فرهنگ قرآن صالح است که مطابق با ره آورد نبی عصر باشد قهراً به آن نبی اعتقاد پیدا کرده به دستورش هم عمل کرده شده عمل صالحاً اگر کسی اینچنین شد ﴿فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^{۲۹} از آدم تا خاتم این اصل هست در زمان حضرت آدم این اصول بود تا انبیای بعدی برسد به وجود مبارك خاتم عليهم الصلاة و عليهم السلام می ماند آیه سوره مبارکه مائده در سوره مبارکه مائده شما ملاحظه فرمودید قبل و بعدش را ملاحظه بفرمایید که چقدر ذات اقدس اله اهل کتاب را توییخ می کند در آیه ۶۹ سوره مبارکه مائده به این صورت است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّينَ وَالنَّصَارَى مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ اگر این آیه بخواهد بگوید که فرقی بین مسلمان و یهودی و مسیحی نیست هر کدام اهل نجات هستند از نظر مسائل کلامی هر کدام از نظر معرفت شناسی به واقع رسیدند اگر این است خوب قبلش هم ببینید بعدش را هم ببینید قبلش دارد که ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا الْكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

و ما أنزل إليهم من ربهم لأكلوا من فوقهم ﴿٣٠﴾ ما نزل إليهم دیگر غیر از تورات و انجیل چیست؟ قرآن است دیگر فرمود تورات را باید عمل بکنیم انجیل را باید عمل بکنیم ﴿ما أنزل إليهم من ربهم﴾ را هم باید عمل بکنیم آنگاه بعد از این آیه مبارکه ۶۹ که قرائت شد پشت سر هم از کافر بودن این گروه خبر می دهد آیه ۷۲ ﴿لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم و قال المسيح يا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و مأواه النار و ما للظالمين من أنصار﴾ ﴿٣١﴾ دیگر ممکن نیست کسی بگوید مثلاً يك ترسا مجتهدانه به تجلی مثلث را پیدا کرد اب و ابن و روح القدس را يك حقیقت دانست این بین الغی است سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه نقل می کرد از این ها ندی که به خوب این در حقیقت می گفت شیعه واقعی هم هستم منتهی حالا اسم این را نمی برد و عقیده داشت می گفت تنها حرفی که برای جهان امروز حرف نو است حرفی است که پیروان اهل بیت دارند گفت اگر کسی بتواند این دو تا حرف را گفت من خودم در همان سورین فرانسه جریان انتظار مهدی منتظر علیه السلام را در يك کنفرانسی بازگو کردم گفت همه دانشمندان فرانسه دهانشان باز شد که عجب مذهبی هم هست که قائل است انسان کامل در تمام ادوار حی است برای هر عصری انسان کامل زنده است که رابط بین الناس و بین الله است گفت برای آنها تازگی داشت این، این يك حرف دیگر این بود که اگر مسلمانها بتوانند حرف قرآن را و حرف نهج البلاغه را به غرب برسانند تجلی را حل کنند که تجلی یعنی چه تجافی یعنی چه تولید و تولد یعنی چه مشکل مسیحیت حل می شود و جایزه نوبل را به او خواهند داد هم از تثلیث اینها نجات پیدا می کنند هم مجلی بودن عیسی مسیح ثابت می شود هم توحید آسیب نمی بیند اینها اصلاً راهی برای تجلی ندارند اما شما می بینید در نهج البلاغه وجود مبارك حضرت امیر سلام الله علیه فرموده است که عالم تجلی حق

است «الحمد لله المتجلى لخلقه بخلقه» اگر قرآن کریم است ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾^{۳۲} فرمود اینها تجلی را نمی دانند یعنی چه خیال می کنند تجافی است خیال می کنند حلول است خیال می کنند اتحاد است خیال می کنند تولید است خیال می کنند تولد است که والکل باطل اینها اگر معنای تجلی را بدانند هم مسیح سلام الله علیه را تکریم می کنند هم به توحید اینها آسیبی نمی رسد پس همین سوره مبارکه مائده که فرمود این چهار گروه هر کدام مؤمن به خدا و قیامت باشند و عمل صالح داشته باشند اهل نجاتند معذک پشت سر هم از کفر این گروهها سخن به میان می آورد آیه ۷۲ این است که ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ آیه ۷۳ این است ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ چه اینکه در بخشهای دیگر فرمود لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ هُمُ تَنْثِيهِ كُفْرٍ هُمُ تَثْلِيثُ كُفْرٍ است خوب این چه آیه پلورالیزی است که از يك طرفی تصحیح می کند از يك طرفی تکفیر می کند این می خواهد بگوید اگر شما به مسیحیت واقعی در عصرش عمل می کردید حجت است البوم که برای شما ثابت شد این کلام خداست و قرآن هم شما را دعوت کرد مرتب می گوید یا اهل الكتاب یا اهل الكتاب آمنوا بما أنزلنا و شما هم طبق بشارت مسیح سلام الله علیه ﴿يعرفونه كما يعرفون أبناءهم﴾^{۳۳} باز ﴿يَعْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^{۳۴} هست ﴿يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ﴾^{۳۵} هست شما شناختید این پیغمبر را دیگر تا حال که منتظرش بودید ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ﴾^{۳۶} الآن که حضرت آمد انکار می کنید آن وقت این چه پلورالیزی است چه تکثرگرایی است؟ فتحصل که اینگونه از آیات هیچ کدام اصل کثرت هستی شناسی را تصحیح نمی کند کثرت معرفت شناسی را که همه صدق و حق باشد تصحیح نمی کند دو، حجت روشمند را تصحیح می کند سه،

۳۲ - اعراف، ۱۴۳.

۳۳ - بقره، ۱۶۴.

۳۴ - نساء، ۴۶.

۳۵ - بقره، ۷۹.

۳۶ - بقره، ۸۹.

در خطبه ۱۲۰ نهج البلاغه آنجا وجود مبارك حضرت امير دارد كه «ألا و انّ شرائع الدين واحدة» اين كثر ت پس
برای چيست در بخشهای ديگر كه از اختلاف سخن به ميان می آيد می فرمايد هيچ كس از اختلاف طرفی نبسته
است و با اختلاف هرگز کسی به مقصد نمی رسد كه از راه اختلاف شما بخواهيد به هدف برسيد اينچنين نيست بيش
از يك راه نيست نه چندين صراط.

والحمد لله رب العالمين